

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثم إنه لا يبعد».

اخبار من بلغ

مرحوم آخوند بعد از اینکه ثابت کردند این اخبار سبب ایجاد امر در عبادت احتیاطی نمی شود. به مناسب مانند مرحوم شیخ انصاری وارد اخبار من بلغ می شوند. مرحوم شیخ انصاری فارغ از بحث سندی که شهرت روایی دارد و در بین آنها اخبار صحیح و حسنه وجود دارد. وارد مفاد این اخبار می شوند.

متن حدیث چنین است: «من بلغه عن النبي(ص): شيء من الثواب فعمل كان أجر ذلك له»، کسی که از جانب پیامبر عملی به او برسد و انجام دهد ثواب آن عمل به او داده خواهد شد ولو اینکه پیامبر آن را نفرموده باشند. بحثی که در این روایت وجود دارد این است که این روایت حاوی بحث اصولی است یا فقهی؟

مشهور از این اخبار حکمی اصولی را برداشت کرده اند که خبر ضعیف اگر حاوی عملی مستحب باشد، حجت است؛ اما در مقابل عده ای معتقد هستند که این روایت دال بر استحباب که حکم شرعی است، می باشد. اگر عملی به واسطه خبری ضعیف رسید، آن عمل مستحب خواهد بود. استحباب حکمی شرعی است که مسئله اخبار من بلغ را فقهی می کند به خلاف حجیت که بحث را اصولی می کند.

بین مرحوم شیخ و آخوند در اینکه متعلق این فعل چیست اختلاف است. مرحوم شیخ فعلی که رسیده است را متعلق می داند باید دارای ثواب باشد؛ اما مرحوم آخوند فعل بما هو هو می داند، دارای ثواب بودن دخلی در فعل ندارد. هر دو قائل به فقهی بودن بحث هستند ولی حیث را مرحوم شیخ تقییدیه می داند ولی مرحوم آخوند حیث را تعلیلیه می پندارد.

حیث تقییدیه به این معنا است که این عمل بما هو اثری ندارد بلکه قیدی دارد که سبب شده عمل مستحب باشد، باید به او به عنوان مستحب رسیده باشد، تا احتیاط استحبابی معنا داشته باشد والا استحباب معنا ندارد.

حیث تعلیلیه به این معنا است که علت استحباب عمل بلوغ است ولی این در استحباب عمل دخلی ندارد. دلیل مرحوم آخوند روایت هشام است که نفس عمل را موضوع قرار داده است نه عملی که ذو ثواب است.

اشکال: مستشکل به مرحوم آخوند اشکال می کند که دو دسته روایت داریم: دسته ای مانند روایت هشام به صورت مطلق بیان

می‌کند که ذات عمل مستحب است و اطلاق دارد. دسته ای دیگر مقید است و عملی که برای رسیدن خواسته نبی اکرم انجام شده است، را مستحب مطرح می‌کند؛ تعبیر روایت چنین است «طلب قول النبی»، یا «ففعله التماس ذلك الثواب». پر واضح است که حمل مطلق بر مقید می‌کنیم و نظریه مرحوم شیخ صحیح است.

جواب: مرحوم آخوند از این اشکال پاسخ می‌دهند که صحیح است مطلق و مقید هستند ولی حمل مطلق بر مقید در صورت تنافی است. این دو مثبتین هستند و تنافی با یکدیگر ندارند. یک دلیل می‌گوید «إن ظاهراً فاعتق رقبة»، دلیل بعد می‌گوید: «إن ظاهراً فاعتق رقبة مؤمنة». اینجا این که هر دو مثبتین هستند اینجا وجهی ندارد بر اینکه ما مطلق را حمل بر مقید کنیم، یا یک جا می‌گوید اعتق رقبة، در کلام دیگرش می‌گوید «اعتق رقبة مؤمنة». البته یک قیدی هم می‌زنند مشروط بر اینکه حکم در مقید همان حکم در مطلق نباشد. وحدت حکم نباشد؛ اما اگر باز وحدت حکم باشد ولو مثبتین هم باشند در اینجا اطلاق و تقیید مطرح است.

در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند: درست است که ما اطلاق و تقیید داریم؛ اما چون بین این اطلاق و تقیید تنافی وجود ندارد، لذا وجهی برای اینکه ما مطلق را حمل بر مقید کنیم، نداریم. این خلاصه بیان آخوند. قرینه نداریم که این حکم درست همان حکم باشد یعنی قرینه نداریم که در این روایت دوم بخواهد همان حکم روایت اول را همان را بیان کند، شاید اینکه به این نیت باشد، یک فرض بهترش باشد. اینی که به این نیت ما این فعل را انجام بدهیم یک فرق بهتری باشد والا اصل استحباب مربوط به عمل است این استحباب مؤکدی مثلاً، به این نیت بخواهیم انجام بدهیم.

توضیح عبارت

«ثم إنه لا يبعد»، عرض کردیم تا قبل از این ثم، مرحوم آخوند فرمودند: ما از اخبار من بلغ آنطوری که شیخ انصاری امری را استفاده کردند، ما استفاده نمی‌کنیم. حالا می‌خواهیم راجع به مفاد اخبار من بلغ صحبت کنیم. می‌فرمایند «لا يبعد دلالة بعض تلك الأخبار على استحباب ما بلغ عليه الثواب»، خارج مطلب عرض کردیم که اخبار من بلغ را مشهور حکم اصولی می‌دانند. حکم اصولی یعنی حجیت خبر ضعیف السند؛ اما مرحوم آخوند و مرحوم شیخ انصاری از آن حکم فقهی فهمیدند. یعنی فرمودند این عمل مستحب است.

حکم فقهی یعنی استحباب. منتهی در اینکه متعلق این استحباب چیست بین آخوند و بین شیخ اختلاف است.

«ثم إنه لا يبعد دلالة بعض تلك الأخبار على استحباب ما بلغ عليه الثواب»، بر استحباب آنچه که ثواب بر او رسیده است. آن بعض تلك الاخبار چیست؟ «فإن صحيحة (هشام بن سالم المحكية عن المحاسن عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من بلغه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم شيء من الثواب فعمله كان أجر ذلك له)، اجر آن عمل برای آن شخص هست «و إن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يقله»، ولو اینکه پیامبر نفرموده باشد. «ظاهرة في أن الأجر كان مترتباً على نفس العمل الذي بلغه عنه صلى الله عليه وآله وسلم»، ظهور دارد در اینکه اجر مترتب است بر خود آن عملی که «بلغه عنه»، بلغ این شخص را از پیامبر که «أنه ذو ثواب»، پس این نظریه مرحوم آخوند شد.

مرحوم آخوند هم روی این کلمه فعمله تکیه می‌کند. این فاء، فاء تفریعیه است. «من بلغه فعمله» این ظهور دارد در اینکه اجر مترتب بر خود عمل است. و وجه ظهورش هم این است که فعمل بقصد ثواب ندارد، فعمل لأنه ذو ثواب. برود فعمله عمل کند. که اجر بر آن عمل مترتب است، پس استحباب بر خود عمل است.

مثل این است که در روایات مرحوم آخوند در آخرش می‌گوید: ما برای بعضی از متسحبات داریم که «من صرح لحية فله كذا»،

خب این فاء تفریع بر این است که اصل تصریح لویه که شد، ثواب می‌آید. در اینجا هم دارد که «من بلغ عن النبي شيء من الثواب»، فعل آن شيء را، دیگر ندارد که فعل به غیر اینکه آنه ذو ثواب. این یک ظهوری در این دارد که عمل را خودش مجرداً هم اگر انجام بدهد نه به غیر اینکه «آنه ذو ثواب»، استحباب بر خود عمل مترتب است. البته حالا این فرمایش مرحوم آخوند است. فرمایش مرحوم شیخ ظهور روایات نسبت به فرمایش شیخ خیلی قوی‌تر و بهتر هست. «و کون العمل تعریض به فرمایش مرحوم شیخ و اشاره و اشکال به فرمایش مرحوم شیخ دارند.

مرحوم شیخ فرموده که عمل از این روایت ما می‌فهمیم عمل متفرع بر بلوغ است. مرحوم آخوند می‌فرماید: «و کون العمل متفرعاً علی البلوغ»، عمل متفرع بر این است که برسد از پیامبر به ما که این عمل ثواب دارد، «و کونه الداعي إلى العمل»، مرحوم آخوند می‌فرماید: «غیر موجب لأن يكون الثواب إنما يكون مترتباً عليه»، این موجب نمی‌شود که ثواب مترتب بر او باشد، «فیما إذا أتى برءاء أنه مأمور به و بعنوان الاحتياط»، آنجائی که به امید اینکه این مأمور به است و به امید اینکه این به عنوان احتیاط هست بیاورد. «بداهة أن الداعي إلى العمل لا يوجب له وجهاً»، مرحوم آخوند می‌فرماید: آنچه که مرحوم شیخ فرموده عنوان حیثیت تقییدیه را ندارد که حیثیت تقییدیه به آن فعل عنوان می‌دهد؛ مثلاً اگر گفتیم که این را بدهید به شخص طلب از این حیث که فقیه است؛ مثلاً از این حیث که فقیه است این حیث حیثیت چیست؟ تقییدیه است.

حیثیت تقییدیه رکنیت دارد، یعنی اگر نباشد حکم از بین می‌رود، اگر گفتیم این پول را بدهید به طلبه از حیث اینکه فقیه است، این حیث می‌آید به این متعلق رنگ می‌دهد عنوان می‌دهد. یعنی می‌گوید متعلق حکم فقیه است آن کسی که فقیه است باید به او داد، می‌آید رنگ و عنوان می‌دهد. مرحوم آخوند به شیخ می‌فرماید: این حیثیت اینکه بلوغ ثواب، بلغه آنه ذو ثواب، اگر حیثیت تقییدیه بود و وجهی و رنگی به موضوع متعلق می‌داد، فرمایش شما درست بود که بگوییم استحباب به خاطر این است. اما این عنوان داعی را دارد عنوان انگیزه را دارد، یعنی آنی که داعی شده من این عمل را انجام بدهم، «بلغه آنه ذو ثواب». این بلوغ به ما و رسیدن به ما ثواب دارد این داعی است یعنی دیگر حیثیت تقییدیه نیست حیثیت تعلیلیه را دارد و لکن حیثیت تعلیلیه نمی‌آید رنگ به موضوع بدهد و نمی‌آید یک عنوانی به موضوع بدهد. موارد زیادی و امثله زیادی در فقه ما داریم برای این مسئله حیثیت تعلیلیه و تقییدیه.

فرق اساسی‌شان در این است که حیثیت تقییدیه جزئیت و رکنیت برای موضوع دارد، اما حیثیت تعلیلیه جزئیت ندارد و چون حیثیت تقییدیه جزئیت دارد به موضوع یا متعلق رنگ، وجه یا عنوان می‌دهد. ببینید اگر گفتیم که این پول را بدهید به این آقا از حیث اینکه فقیه است. ما می‌فهمیم آنی که تمام الملائک است فقیه بودن است؛ لذا می‌توانیم این پول را برداریم به یک فقیه دیگری هم بدهیم؛ اما اگر گفتیم این پول را بدهید به این آقا، از حیث اینکه فقیه است و حیثیت تعلیلیه گرفتیم یعنی این داعی شده که من بخواهم این پول را به شخص این آقا برسانم. حیثیت فقیه بودنش دیگر در این فرض رنگی به موضوع نمی‌دهد. تقریباً حیثیت تعلیلیه یک انگیزه می‌شود برای اینکه انسان آن پول را به آن آقا برساند اما واقعاً او متعلق برای حکم است یعنی آن شخص نه آن عنوان.

«بداهة أن الداعي إلى العمل» داعی به عمل «لا يوجب له وجهاً» برای او نه وجهی و عنوانی موجب نمی‌شود. لا يوجب وجهه. «لا يوجب للعمل وجهاً و عنواناً» که «يؤتی به بذاك الوجه و العنوان» از اینجا می‌آیند آن جواب از آن اشکال را می‌دهند که ما اخبار من بلغ دو دسته داریم، یک دسته مطلق است یک دسته مقید. می‌فرماید «و إتيان العمل بداعي طلب قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم كما قيد به في بعض الأخبار»، عرض کردم بعضی از روایاتش اینطور دارد «و فعل ذلك طلب قول النبي» یعنی این کار را انجام بده دنبال طلب قول پیامبر که پیامبر فرموده اگر کسی این کار را انجام بدهد ثواب دارد.

یا «فعلة التماس ذلك الثواب كما قيد في بعض الأخبار و إن كان انقياداً» ولو اینکه این یک انقیادی را می‌رساند. اتيان عمل به داعی، انقياد است. «إلا أن الثواب في الصحيحة إنما رتب على نفس العمل»، در آن صحیح هاشم بن سالم ثواب بر خود عمل

است «و لا موجب لتقييدها به»، مرحوم آخوند می‌گوید: ما قبول داریم در صحیح هاشم دارد «فعله» این اطلاق هم دارد نمی‌گوید عمله به داعی این که آنه ذو ثواب یا بدون این قصد و این روایات دیگر قید در آن وجود دارد؛ الا اینکه تقييد صحیح به این قید، «لعدم المنافاة بينهما»، چون منافات بین این دوتا وجود ندارد، بین صحیح و بین این اطلاق و این تقييد منافات نیست و یکی از شرائط مهم حمل مطلق بر مقید این است که منافات باشد.

مثلاً یکی می‌گوید «اعتق رقبه»، دیگری می‌گوید «لا تعتق رقبه کافره»، این که می‌گوید لا تعتق با آن اعتق رقبه منافات دارد. منافاتشان در این است که می‌گوید: اعتق رقبه، می‌گوید ولو رقبه کافره، لا تعتق می‌گوید رقبه کافره را آزاد نکن، پس بین این دوتا منافات وقتی شد ما مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم؛ اما اینجا چه منافاتی دارد؟ در روایت می‌گوید: عمل انجام داد عمل استحباب دارد، در روایت هم می‌گوید عمل را اگر به طلب قول نبی انجام بده. این یک انقیاد بیشتری هست. تنافی وجود ندارد.

«بل لو أتى به كذلك أو التماسا للثواب الموعود»، اگر فعل را كذلك بیاورد یعنی به طلب قول نبی، یا التماساً به عنوان اینکه آن ثوابی که وعده داده شده دنبال آن باشد، «کما قید به» به این التماس، «بعضها الآخر»، در بعضی دیگر روایات، عرض کردیم دارد «ففعله التماس ذلك الثواب لأوتي الأجر و الثواب على نفس العمل»، ولو به این نیت هم بیاورد باز ثواب را به خاطر عملش می‌دهند. «لا بما هو احتياط و انقياد»، این به عنوان اینکه احتیاط و انقیاد باشد نیست، «فیکشف عن كونه»، یعنی کون العمل، «بنفسه مطلوباً و إطاعة فيكون وزانه وزان (من سرح لحيته) أو من صلى أو صام فله كذا»، مرحوم آخوند می‌فرماید: بین این و آن چه فرقی وجود دارد در اخبار من بلغ دارد، «فعله كان اجر ذلك له» در روایات دیگر هم دارد «من سرح لحيته» کسی که تسريح بکند لحیه خودش را، فله کذا.

«من صام مثلاً نهاره فله كذا»، این که در این روایات می‌گوید: کسی که روزه بگیرد، فله کذا، از این استفاده می‌شود ثواب بر خود عمل است. پس در ما نحن فيه هم می‌گوید «كان اجره ذلك له» معلوم می‌شود ثواب بر خود عمل مترتب شده است.

«و لعله لذلك أفتى المشهور بالاستحباب»، مرحوم آخوند می‌فرماید: لذلك، یعنی ظهور در این دارد که ثواب بر خود عمل هست. مشهور فتوا به استحباب دادند، «فافهم و تأمل» که فافهم اشاره به این دارد که مشهور نظریه‌شان به استحباب نیست، مشهور نظرشان به آن حکم اصولی است. گفتیم مشهور آمدند از این روایات حکم اصولی استفاده کردند و آن حکم اصولی عبارت از همان حجیت خبر ضعیف است.

یعنی این نسبتی که به مشهور دادیم درست نیست. این نسبتی که مشهور فتوای به استحباب دادند این نسبت درست نیست مشهور می‌گویند این اخبار حکم اصولی را اثبات می‌کند حکم اصولی یعنی حجیت خبر. آنوقت استحباب را ما از آن خبر ضعیف می‌فهمیم نه از اخبار من بلغ. مرحوم آخوند این روایات را یک جور معنا کرد بعد می‌گوید: لعلّ بخاطر همین معنایی که ما کردیم مشهور هم فتوا به استحباب دادند. فافهم که نه مشهور اصلاً فتوای به استحباب ندادند. شما اگر بروید تتبع بکنید نظریه مشهور را پیدا کنید مشهور نظرشان به حجیت حکم اصولیه است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين